

ماجرای عشق و عاشقی میدون

شغل جدید رئیس جمهورهای قبلی



پوریا عالمی

● توی خبرها مدام می‌خوانیم آقای احمدی‌نژاد در مراسم ختم مادر فلان مقام سیاسی شرکت می‌کند، کتی هم که می‌پوشد، با کت‌قشنگه‌ای که در دوران ریاستش می‌پوشید فرق دارد. مشخص است که احمدی‌نژاد برای هر کاری یک کت مخصوص دارد؛ یک کت مخصوص برای عمل ریاست‌جمهوری، یک کت، مخصوص بغل‌کردن مادر رؤسای جمهور کشورهای دیگر به‌عنوان همدردی، یک کت مخصوص بیل‌زدن تپه‌های کشور، یک کت مخصوص کلنگ‌زدن، یک کت برای مجالس ختم، این اواخر منتها همیشه کت مجلس ختم تن آقای احمدی‌نژاد بوده که این نشان می‌دهد مردم و مسئولان فقط در این زمینه از ایشان دعوت می‌کنند که این نشان می‌دهد این همان حسی است که مردم با آمدن وی به دست آوردند؛ یعنی حس عزا و ختم. رئیس‌جمهور اصلاحات هم چندان‌عا داشت که در مراسم‌های گوناگون می‌پوشید؛ لباس مخصوص سخنرانی در دانشگاه که شکلاتی بود. لباس مخصوص شرکت در دیدارهای رسمی که مشکی بود. لباس مشکی برای حضور در مجلس. لباس مخصوص برای سفرهای خارجی که سدری بود. لباس مخصوص خواندن خطبه عقد که رنگش کلبهی بود. طبق اخبار رسیده، ایشان چندسالی است که ملبس به کلبهی شده که این هم نشان می‌دهد مردم از وی برای شرکت در مراسمی دعوت می‌کنند که دقیقا شبیه دوم خرداد است؛ یعنی ورود از وضعیت مجردی و تک‌محوری به مرحله گفت‌وگومحوری و گفت‌وگوی تمدن‌ها و تساهل و تسامح و به‌صورت‌کلی حالت ازدواج. درواقع مردم به گذر از دوران قدیم به یک دوران جدید می‌گویند دوم خرداد. حالا ممکن است به ما بگویند چرا ایشان ختم‌به‌خیر نشد و ختم به عزا شد و آقای احمدی‌نژاد آمد؟ که ما می‌گوییم خب کدام ازدواج فرازونشیب نداشته است؟ آقای هاشمی هم که مدت‌هاست همان لباسی را می‌پوشد که در دوران ریاستش می‌پوشیده است، همان لباس نارنجیه که این هم تنها به این دلیل است که ایشان وسیع تهیه لباس‌های گوناگون را ندارد و یک لباس دارد که برای هر کاری همان را تنش می‌کند. حالا باید صبر کنیم ببینیم آقای روحانی برای دوره بعدی باز، لباس ریاست را تنش می‌کند یا دنبال لباس کار جدید می‌گردد.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه • اول آبان ۱۳۹۵ • ۲۰ محرم ۱۴۳۸ • ۲۲ اکتبر ۲۰۱۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۷۰۹ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۳۸ • اذان صبح فردا ۴:۵۴ • طلوع آفتاب ۶:۱۸

روزنفرها

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی عزیزی

در حاشیه عدم مراجعه ۶۰۰ هزار خودروی مشمول به مراکز معاینه فنی



سامسونگ SAMSUNG

یادگاری نو به زمین

به نام شما نهال می‌کاریم هر گوشی پرچمدار یک درخت



جنگل‌های هیرکانی با قدمتی چند میلیون ساله یکی از منحصر به فردترین مناطق در دنیا هستند، از قواید بیشمار جنگل‌ها تولید بیش از ۶۰٪ اکسیژن مصرفی جهان و جذب گرد و غبار و گازهای شیمیایی می باشد. این میراث جهانی در شمال ایران نیز در گستره ای از شرق استان گلستان تا غرب استان گیلان واقع شده است. در این راستا سامسونگ قصد دارد با حمایت کاربران گوشیهای خود و سازمان جنگل ها، مراتع و آبخیزداری کشور، در زمینی به وسعت چندین هکتار واقع در جنگل‌های هیرکانی درختانی را به این منطقه هدیه دهد، تا گامی در جهت حفظ این ثروت ملی برداشته باشد.

در این کمپین سامسونگ به ازای گوشی‌های پرچمدار خود درختکاری انجام می دهد. کاربران جدید گوشی‌ها و حامیان محیط زیست بدون پرداخت هزینه و صرفا با عضویت در این کمپین با ثبت اطلاعات خود و یا عزیزانشان می‌توانند این درختان را به نام آنها به زمین هدیه دهند.

لطفا برای همراهی و اطلاعات بیشتر به وب سایت این کمپین مراجعه نمایید.

«اگر» رؤیای کوچک ما بود که ناتمام ماند؛ چهار نفر

بودیم که می‌خواستیم کتاب‌فروشی کوچک و متفاوتی داشته باشیم که کتاب‌فروشانش درباره کتاب گفت‌وگو کنند و راهنمای انتخاب کتاب خریداران کتاب – و نه فقط مشتریان اگر- باشند؛ یکی از این چهار نفر «رضا رستمی» بود. با رضا رستمی پیش از آن دوست بودم؛ اما در این گفت‌وگوها بیشتر شناختمش، کتاب‌های بسیاری خوانده بود و درباره‌شان حرف می‌زد، علاقه‌اش به کتاب‌های چاپ قدیم و خواندن متن‌های عرفانی و کهن برایم تازگی داشت. گفت‌وگو درباره کتاب و ادبیات سرچالش می‌آورد و در گفت‌وگو متین و منطقی بود و کمتر عصبانی می‌شد، با دست‌کم کمتر از من. یک روز دختر نوجوان من به کتاب‌فروشی آمد و حرفمان با غزاله به رمان نوجوانی کشید که تازه خوانده بود؛ رضا نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد، بعد گفت: «استاد (البته استاد را به همه می‌گفت) خیلی کیف داره آدم با بچه‌ش درباره کتاب و ادبیات حرف بزنه» و هنوز سر چیزِ نگفته بودم اضافه کرد «یکی از رؤیاهای آینده‌اش گفت‌وگوی جدی

مراسم بدرقه

به یادش شعر بخوانید

عسل عباسیان، عشقی که در فراق یار، به‌جای عزاداری همیشگی، شعر بر زبان یار دگر جاری کند، شبیه همان عشق‌هایی است که شرح‌شان منظومه و غزل شده و بر غنای ادبیات ما افزوده. در رئای محمدرضا رستمی، روزنامه‌نگار، شاعر و نویسنده، حتما بسیاریانی نوشته‌اند و خواهند نوشت؛ که ستایش او و شرح جایگاه حرفه‌ای‌اش نه کارِ منِ کم‌تجربه که کارِ استادان و هم‌دوره‌ای‌های اوست. همان‌طور که دکتر مجید رضاییان، استاد روزنامه‌نگاری و ارتباطات، روز گذشته بر سرِ مزار رستمی در اسدآباد هم تأکید کرد، او روزنامه‌نگاری منصف و کاربلد بوده که در دوران دبیری‌اش در روزنامه‌های خبر و جام‌چم یا خبرگزاری خبرآنلاین و... به فرهنگ و هنر این مرزوبوم خدمت بسیاری کرده، اما از ویژگی‌های حرفه‌ای او بسیار گفته‌اند و خواهند گفت. ویژگی‌های انسانی و خلق خوشش که شاید نه‌فقط در حرفه روزنامه‌نگاری که در همه ابعاد جامعه ما احتیاج به پرنگتر شدن دارد، از او کسی ساخته بود که از شامگاه چهارشنبه ۲۸ مهر ۹۵، نه‌تنها جامعه روزنامه‌نگاران ایران که جامعه انسانی را سوگوار و متاثر از فقدان این روزنامه‌نگار ۴۰ساله کرده است؛ ویژگی‌هایی که حالا فقدان او را برای اطرافیان‌ش جان‌فرسا می‌کند و سبب شده تا یار و همکار ۱۵ ساله‌اش، الهه خسروی، در تمام لحظات سوگواری، تنها عاشقانه شعر بخواند و به جای بر سر و پاکویدن، به کلمات پناه ببرد، مثل رسم سالیان رفاقت و زندگی‌شان. او بر سر مزار همراه سالیانش نیز اذعان کرد: «محمدرضا رستمی، بزرگ‌ترین آدمی بوده که من در زندگی‌ام دیدم. او عاشق ایران و فرهنگ و ادبیات ایران بود و هرزمان دلتنگ او شدید، به یادش غزلی از سعدی و حافظ بخوانید» و سپس غزل سعدی را که در فقدان او بارهاوبارها خوانده بود، دوباره خواند: «ای یار جفاکرده بی‌وندبریده/ این بود وفاداری و عهد تو ندیده/ در کوی تو معروفم و از روی تو محروم / گرگ دهن‌آلوده یوسف ندیده/ ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند/ افسانه مجنون به لیلی نرسیده/ در خواب گزیده لب شیرین گل‌اندام/ از خواب نباشد مگر انگشت گزیده/ بس در طلبت کوشش بی‌فایده کردیم/ چون طفل دوان در پی گنجشک پریده/ مرغ دل صاحب‌نظران صید نکردی/ الا به کمان مهره ابروی خمیده/ میلِت به چه ماند به خرامیدن طاووس / غمزت به نگه‌کردن آهوی رمیده/ گر یابی به در می‌نهم از نقطه شیراز/ ره نیست تو پیرامن من حلقه کشیده/ با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد/ رفتم دغاگفته و دشنام‌شنیده/ روی تو میندا دگر دیده سعدی/ گر دیده به کس بازکند روی تو دیده» حالا دختر این زوج روزنامه‌نگار، رهای ۱۰ساله که حاصل عاشقی‌کردن با شعرها و کلمه‌هاست، حتما روزهای سخت دلتنگی پدر را همراه مادر شعر می‌خواند و شعور پدر، تا همیشه در وجودش جاریست. برای چشم‌های بی‌قرار او و الهه، با شعرخواندن، صبوری طلب کنیم.

یاد

رؤیاهای ناتمام

درباره رضا رستمی



با «رها» درباره ادبیات و کتاب است، رها آن روزها چهار، پنج‌ساله بود. نمی‌دانم چنین رؤیایی ممکن شد یا نه؛ اما رضا رؤیاهای بسیاری در سر داشت که زمانه فرصتش را نه‌تنها از او که از ما هم گرفت. روز قبل از عمل در بیمارستان حالش خوش بود، از آن حال‌هایی که آدم دلش می‌خواهد تکرار شود و نمی‌شود. مواظب هم‌اتاقی‌هایش بود؛ مردی روستایی را نشان‌مان داد که غذا در دهان پدر پیر مریضش می‌گذاشت و رضا از تماشای مهربانی او لذت می‌برد. لایه‌لای حرف‌زدن با ما

روایت

قصور پزشکی یا قصور مطبوعاتی؟

حیرتانگیز آقای جراح به همسر دادگار رضا رستمی است که بعد از گذشت تألمات روحی اگر صلاح بدانند خودشان خواهند گفت. از اینکه بگذریم، شاید هم مقصر اصلی کسانی بودند که چهار ماه رضا رستمی را خانه‌نشین کردند؟ یا کسانی که وقتی رضا به‌خاطر حق آنها استعفا داد، سر پایین انداختند و به کارشان ادامه دادند! اهالی مطبوعات و اهالی سینما در قضیه درگذشت تأسف‌بار کیارستمی بزرگ تلاش زیادی کردند که قصور یک پزشک و نه همه جامعه پزشکی را فریاد بزنند و ادخالصی صادق، باسواد و حرفه‌ای مثل رضا نیاز داشت، ولی فرشته مرگ به عادت هزاران ساله، این دلایل را با لبخندی می‌شنود، چون از دید او وقت رفتی بوده و بس! ولی دلیل مرگ نابهنگام رضا رستمی چه بود؟ مقصر تومور مغزی خوش‌خیمی بود که غده هیپوفیز او را دربر گرفته بود؟ یا پزشکی که جراحی خودش را با تشخیص ظاهرا نادرست عروق و نهایتا خون‌ریزی مغزی بیمار و دو جراحی اضافی و بی‌نیجه دیگر کرد؟ جلولگیری از خون‌ریزی به پایان رساند؟ شاید هیچ‌کس به اندازه من قدر پزشکان حاذق و کاردارن را نداند که چند سال پیش یکی از آن خبرگان به‌نام دکتر بابک زمانی با تشخیص درستش مرا از مرگ مغزی نجات داد و به‌همین‌دلیل امروز دیدن چنین اتفاق دردناکی برایم هولناک و غم‌انگیزتر است و دردناک‌تر از همه، پاسخ

همین حوالی

آنها نماد شکیبایی در روزنامه‌نگاری ایران هستند

زمانی که همه‌چیز مرتب باشد، صحبت می‌کرد و عاشقانه به کار خود می‌پرداخت. از وقتی که خبر را شنیدم، فکر می‌کنم در تمام این مدت، این دو تا چه حد عاشق بودند و عاشقانه کار کردند. در یک سو الهه خسروی بود که همواره حامی موسیقی اقوام ایران بود و هرچه در توان داشت به کار می‌بست تا صدای موسیقی اقوام ایران به گوش و به نظر همگان برسد و در دیگر سو محمدرضا رستمی عزیز که در تمام این سال‌ها با چنان عشقی کار کرد که حاصل کار او تجربه‌ای شگفت‌انگیز و سرشار از صبوری و بزرگ‌منشی در میانه تمام ناملایمات بود. به باورم امروز، کار او‌مانند مکتبی از روزنامه‌نگاری قابل شناسایی است. کسی که رفت و امروز یکی از بزرگ‌ترین آسف‌های زندگی‌ام این است که با او از نزدیک دوستی و همکاری نداشتم. رضا رستمی اگرچه رفت اما با رفتن خود درسی به ما داد، اینکه تنها خوبی است که می‌ماند، او همواره بی‌توقع و عاشقانه کار کرد. همه را بزرگ کرد بی آنکه بخواد برای خود اندوخته‌ای فراهم کند. او و همسرش بدون آنکه بخوانند یا شاید حتی بدانند، سبک روزنامه‌نگاری بردبارانه را در ایران بی‌ریزی کردند. از‌دست‌رفتن محمدرضا رستمی، غم گرانی برای روزنامه‌نگاران شریف و صادق کشور است و من خود را در این غم شریک می‌دانم.

پیام خداحافظی

پیام‌های تسلیت برای درگذشت «رضا رستمی»

بسیار خوبی از رفتار حرفه‌ای و متعهدانه‌اش همراه است؛ دغدغه‌مندی و نگاه دقیق او به مسائل فرهنگی، مهم‌ترین ویژگی مرحوم رستمی بود که به تصدیق اهالی فرهنگ و رسانه رسیده بود.

● علیرضا تابش، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، «پرویز اسماعیلی»، معاون ارتباطات و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، فرید فرخنده‌کیش، مدیرعامل انجمن سینمای جوانان، انجمن منتقدان، نویسندگان و پژوهشگران خانه تئاتر، کانون طراحان و مدیران تبلیغاتِ سینمای ایران، سیدمصطفی ابطحی، مدیرعامل مؤسسه رسانه‌های تصویری و جمعی دیگر از اهالی فرهنگ و هنر و رسانه کشور، این ضایعه را تسلیت گفتند.

محمدرضا رستمی، روزنامه‌نگار و فعال رسانه‌ای حوزه فرهنگ موجب تأثر گردید....».

● حجت‌الله ایوبی، رئیس سازمان سینمایی: «مرگ پیش از آنکه پایانی باشد بر زندگی این جهانی، آغازی است و تذکری که همه بدانیم این دنیای فانی را قدر و منزلتی ابدی نیست. شنیدن خبر درگذشت جوانی برومند، مهربان و توانا چون مرحوم آقای محمدرضا رستمی با همه عشق و علاقه‌اش به درست‌زندگی‌کردن و مشق عشق گرفتن، باعث تأسف و تأثر عمیق است....».

● حسین انتظامی، معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد:

«این‌جانب افتخار همکاری با ایشان را در سه رسانه جام‌چم، همشهری و خبرآنلاین داشتم که با خاطرات